

په پنهانه جوانی

فاطمه اقلیدی

همه می‌دانند در جوانی اوج تمام احساسات، غرایز و در یک کلام همه‌ی آنچه در نهاد آدمی است، آشکار می‌گردد. جوان اگر خشمگین شود، بترسد، شاد شود، فکر کند، به هیجان آید، لذت ببرد، در همه‌ی آنچه با حیوان مشترک است و یا آنچه که تنها در نهاد آدمی نهان است، همه و همه در اوج خواهد بود.

زیرا در اوج قدرت است و این تنها دوره زندگی می‌باشد که این قدرت‌ها تجربه می‌شود، و حال چنانچه انسان به این مرحله از قدرتمندی می‌رسد؟ هدف چیست؟ چه چیز باید با این قدرت به دست آید؟...

آیا صحیح است به پنهانی این‌که در اوج غرایز حیوانی قرار می‌گیریم، تنها به لذت‌های حیوانی بسنده کنیم؟ خوردن، خوابیدن و لذت جنسی بردن، هرزمان خشمگین می‌شویم، مثل حیوان رفتار کردن، هرزمان می‌ترسیم و یا شاد می‌شویم مثل حیوان بودن، شاید این چند جمله‌ی آخری به مذاق خیلی‌ها خوش نیاید اما با بررسی رفتار حیوانات و مقایسه آن با برخی اعمال و رفتار برخی انسان‌ها و

هم‌چنین در نظر گرفتن جوانب مشترک انسان و حیوان این جمله به طور کامل حس گردید. نوع پوشش در ارتباطات اجتماعی مشخص کننده‌ی بسیاری از مسائل می‌باشد، انسان در برخورد اول نوع پوشش شخص را برای برقرار کردن نوع ارتباط در نظر می‌گیرد. این یک قاعده و اصل است، که ما از نوع پوشش طرف مقابل به برخی خصوصیات درونی وی پی می‌بریم.

نوع پوشش حتی در ارتباطات بین حیوان با جنس مخالف خودش نیز در طبیعت مشخص کننده‌ی اهمیت پوشش می‌باشد، چنان‌که در طبیعت جنس نر معمولاً زیباتر از جنس ماده می‌باشد که البته در پرندگان بیش‌تر یافت می‌گردد، در دیگر گونه‌های حیوانی جنس نر از نظر پوشش دارای ویژگی می‌باشد، اما در گونه‌ی انسانی تفاوت چندانی یافت نمی‌شود. چنانچه اگر مردی بخواهد خود را به شکل زن در آورد و یا بالعکس قادر خواهد بود، زیرا لباس و پوشش انسان کاملاً جدای از جسم اوست. انسان با انتخاب نوع لباس، نوع ارتباط اجتماعی خود با جنس مخالف و هم‌چنین سایر اقشار و افراد جامعه انسانی را مشخص می‌گرداند.

همه می‌دانند در جوانی اوج تمام احساسات، غرایز و در یک کلام همه‌ی آنچه در نهاد آدمی است، آشکار می‌گردد. جوان اگر خشمگین شود، بترسد، شاد شود، فکر کند، به هیجان آید، لذت ببرد، در همه‌ی آنچه با حیوان مشترک است و یا آنچه که تنها در نهاد آدمی نهان است، همه و همه در اوج خواهد بود.

زیرا در اوج قدرت است و این تنها دوره زندگی می‌باشد که این قدرت‌ها تجربه می‌شود، و حال چنانچه انسان به این مرحله از قدرتمندی می‌رسد؟ هدف چیست؟ چه چیز باید با این قدرت به دست آید؟...

آیا صحیح است به پنهانی این‌که در اوج غرایز حیوانی قرار می‌گیریم، تنها به لذت‌های حیوانی بسنده کنیم؟ خوردن، خوابیدن و لذت جنسی بردن، هرزمان خشمگین می‌شویم، مثل حیوان رفتار کردن، هرزمان می‌ترسیم و یا شاد می‌شویم مثل حیوان بودن، شاید این چند جمله‌ی آخری به مذاق خیلی‌ها خوش نیاید اما با بررسی رفتار حیوانات و مقایسه آن با برخی اعمال و رفتار برخی انسان‌ها و

می‌رود، مسیر را از راننده می‌پرسد، بعد سوار می‌شود، زن هم پشت سرش سوار می‌شود، دختر دیگر هنوز با آرایشش و می‌رود توجهی به آمدن مینی بوس ندارد. مینی بوس حرکت می‌کند. هر دو کنار هم می‌نشینند. زن و دختر خیلی زود با هم گرم صحبت می‌شوند. از مینی بوس پیاده می‌شوند. زن نگران می‌گوید: «خدا لعنت کند این دخترهای بی بند و بار را به خاطر این‌هاست که ما هم امنیت نداریم.»

دختر چادری لبخندی می‌زند، زن ادامه می‌دهد: «اگر دخترها این قدر ولنگ و باز نبودند، پسرها هم این قدر پُر رو و بی‌شرم نمی‌شدند.»

تاکسی نگه می‌دارد، هر سه زن پیاده می‌شوند. به طرف ایستگاه حرکت می‌کنند، دختر جوان عینکی به ایستگاه که می‌رسد چادرش را مرتب می‌نماید، دختر دیگر آرایش غلیظش را در آینه درست می‌کند، زن نگاهی به دختر چادری می‌اندازد، نگران به انتهای خیابان خیره است، گره‌(ریز) روسری اش را محکم می‌نماید، زن نگران می‌گوید: «خدا کند که اتوبوس زودتر بیاید.» دختر چادری لبخندی به صورت زن می‌زند، نگاه مهربانش را نثار زن می‌کند و آرام و مطمئن می‌گوید: «ان شالله که می‌آید.» دقایقی می‌گذرد، مینی بوس سر می‌رسد، دختر به سمت مینی بوس

در پناه چادرش



محرم و نامحرم

جوان خوش قد و قامت چشم بر زمین می‌دوزد، صورتش را در میان دستانش پنهان می‌کند، با آخرین کلماتی که قاضی از حکم می‌خواند، دستانش را از روی صورتش بر می‌دارد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده، با صدای گرفته برای آخرین بار از خود دفاع می‌کند.

کشته شدن زنی به دست برادرزاده اش مدتی تیرت روزنامه‌ها و مجلات شده بود و حالا آن جوان در محضر دادگاه می‌خواهد از انگیزه‌های خود برای این عملش پرده بردارد. تا کنون هیچ روزنامه و مجله‌ای مطلبی در این خصوص نداشتند، اما حالا قرار است او با زبان خودش همه چیز را روشن کند. او دانشجوی رشته‌ی مهندسی است و یکی از بهترین دانشجویها می‌باشد، نمرات عالی او، رتبه و امتیازش سؤالی در ذهن همه بر جای گذاشته: چرا با این همه موفقیت مرتکب چنین جنایتی شده است؟! اساتید، دوستان، آشنایان و خانواده‌اش و همه‌ی آنانی که او را می‌شناختند، در بهت و ناباوری‌اند. منتظرند که سکوت را بشکنند. شاید با گفته‌های او، بهت سنگین شکسته شود. حسرت و اندوه بر چهره‌ی مردی که او را استاد صدا می‌کردند، سنگین تر است.

فقط جوان و قاضی در اتاق هستند و بقیه در پشت در بسته منتظرند، جوان سکوت اتاق را می‌شکند، با لحنی آرام و شمرده می‌گوید: «آقای قاضی! چهارده ساله که بودم، تنها عمه‌ام به مناسبت نوروز به خانه‌مان آمد، مرا در آشپزخانه گرفت و غرق بوسه کرد و چون در اوج شهوت و احساس بودم تحریک شدم و این اولین باری بود که توسط عمه‌ام تحریک شدم.»